

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۱۵  
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۳/۲۷  
از صفحه ۱ تا صفحه ۱۸

## مبانی انسان‌شناختی روش تربیتی قرآن و حدیث در بعد اجتماعی

### چکیده

به‌طورکلی، چگونگی رفتار در هر سبکی از تربیت، بر جهان‌بینی حاکم بر آن سبک و نوع نگاه به انسان، مبتنی است و بدون شناخت انسان، شناخت خدا، هستی و چگونگی رفتار انسان در جامعه تبیین نخواهد شد. ازاین‌رو، این پژوهش به شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی و به روش کتابخانه‌ای، به بررسی این موضوع از دیدگاه قرآن و حدیث می‌پردازد. از نظر انسان‌شناسی اسلامی، انسان موجودی دو بعدی (مادی و روحانی)، دارای اختیار، مسئول، الهی و فطرت‌محور، برخوردار از عقل، حقیقت‌گرا و زیباگراست؛ بدین صورت‌که انسان در حوزه تربیت اجتماعی با واکنش مسئولانه نسبت به پدیده‌های پیرامون خویش، با تکیه بر الهی بودن، پیروی از وحی، مراجعه به فطرت، به کارگیری عقل و با بهره‌گیری از اراده، اختیار و حاکمیت عقل بر احساس و جهت دادن فطرت زیبایی‌گرایی، می‌تواند به هدف خود؛ یعنی رشد اخلاقی و انسانی و سعادت دنیا و آخرت دست یابد. ازاین‌رو، انسان کامل و توسعه‌یافته، همان انسانی است، که با حرکت بر محور انسانیت و اصول فطرت، تکامل می‌یابد و با یاری جستن از سه منبع عقل، وحی و تجربه، راه تعمیق و گسترش اصول انسانی را، در عرصه‌های حیات خود باز می‌کند.

روح‌الله محمدی

دکترای علوم قرآن و حدیث

roohollah.mohammadi88@gmail.com

عبدالهادی فقهی‌زاده

استاد گروه علوم قرآن و حدیث

دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

faghhizad@ut.ac.ir

### کلید واژه:

تربیت، مبانی انسان‌شناختی،

سبک تربیتی، تربیت اجتماعی.

## مقدمه

مبانی، جمع مبنا از ریشه «بنا» است که در لغت بر معانی گوناگونی چون شالوده، اساس، بنیان، بنیاد، پایه، ریشه و زیرساخت دلالت دارد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۱۴۷؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۶۴؛ دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۱۳، ص ۲۰۱۲؛ انوری، ۱۳۸۱، ج ۷، ص ۶۶۰۳). معنای اصلی این واژه، ضمیمه‌سازی اجزا، مواد و عناصر خاص به یکدیگر به منظور پیدایش ساختار ویژه، با کیفیت و هیئت خاص است. تفاوت ندارد که آن ساختار مادی باشد؛ یا معنوی (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۳۴۴) و در اصطلاح، در هر علمی به معنای بنیان، اساس و پایه‌های اصلی آن علم محسوب می‌شود. از این رو، هنگامی که از مبانی علم یا نظریه‌ای، سخنی به میان می‌آید، منظور بنیاد، ریشه و زیرساخت‌های آن علم یا نظریه است؛ نه جزئیات و فرعیات آنها. بر این اساس، مبانی تعلیم و تربیت، از موقعیت انسان و امکانات و محدودیت‌های او و نیز از ضرورت‌هایی که حیاتش همواره تحت تأثیر آنهاست، بحث می‌کند (شکوهی، ۱۳۸۷، ص ۵۶).

انسان، به معنای مردم است و مفرد، جمع، مذکر و مؤنث در آن یکسان می‌باشد و آدمی، حیوانات ناطق، بشر، آدمیزاد، انس، ناس و موجود سخنگوی میرنده را می‌گویند (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۶۰).

انسان‌شناختی، شناخت ماهیت انسان و جنبه‌های گوناگون شخصیت اوست (همان). انسان‌شناسی در مفهوم عام آن، علوم انسانی و رفتاری همچون تاریخ، فلسفه و زبان و... را در بر می‌گیرد و گاه در معنای خاص‌تری نیز به کار می‌رود؛ برای مثال به دانشی گفته می‌شود، که به شناخت فلسفی انسان نیز اطلاق می‌گردد (برنجکار و خدایاری، ۱۳۹۱، ص ۱۹)؛ بنابراین، می‌توان گفت، مبانی انسان‌شناختی سبک تربیتی در بعد اجتماعی، آن دسته از عناصر و رهنمودهای دینی است، که به صورت اصول مسلم درآمده است و برای رفتار و عملکرد انسان، جنبه‌ی زیربنایی دارند و به‌لحاظی، چگونگی عملکرد انسان را تبیین و تعیین می‌کنند. تربیت اجتماعی در جایی قابل تصور است، که برای انسان‌های دیگر در اجتماع، حقوق و تکالیفی در نظر گرفته شود؛ زیرا «تربیت» فرایندی است، که هدف آن در بُعد اجتماعی، تسهیل عمل به وظائف اجتماعی، در مقابل سایر انسانها و موقعیت‌های اجتماعی است (ضمیری، ۱۳۸۳، ص ۵۳)؛ بنابراین لازمه‌ی یک نظام تربیت اجتماعی منسجم، در نظر گرفتن عوامل تأثیر گذار بر سبک تربیتی افراد انسانی، در جامعه می‌باشد.

گفتنی است، ازدیروز بسیاری از اندیشمندان و صاحب‌نظران، به شناخت انسان و ویژگی‌های او، توجه داشته‌اند و در این راه کوشش‌های فراوانی صورت گرفته است. به‌رغم عظمت و گستردگی این تلاش‌ها، انسان‌شناسی کنونی، که بیشتر بر روش تجربی متکی است، نه‌تنها نتوانسته است، که ابعاد ناشناخته‌ی وجود انسان را روشن سازد؛ بلکه دچار نوعی بحران نیز شده است (رجبی، ۱۳۸۱، ص ۳۴-۱۳ و ص ۲۰۴-۲۰۳)؛ زیرا نوعی سردرگمی و سرگردانی در پاسخگویی به پرسش‌های محوری درباره انسان، در آن پدید آمده است؛ بنابراین، در وضعیت کنونی، بررسی و شناخت مبانی انسان‌شناختی در بعد اجتماعی، امری ضروری است؛ به دلیل آنکه هرگونه نقصانی در شناخت انسان، به نقصی در نظام تعلیم و تربیت منجر خواهد شد.

در این باره، برخی از پژوهشگران، ملاحظات اخلاقی و فلسفی مربوط به طبیعت آدمی و هدف‌ها و غایات تربیت افراد را، به عنوان مبانی فلسفی آموزش و پرورش برشمرده‌اند (شکوهی، ۱۳۷۶) و عده‌ای دیگر، مبانی دینی تعلیم و تربیت را، در ذیل مبانی فلسفی قرار داده‌اند (ملکی، ۱۳۷۹). برخی نیز بر مبانی علمی، معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و ارزش‌شناختی تأکید کرده‌اند و بر مبانی انسان‌شناختی سبک تربیتی اسلام،

اشاره‌ای گذارا داشته‌اند (حسینی، ۱۳۷۹؛ شکوهی، ۱۳۸۴؛ باقری، ۱۳۸۴؛ کیومرثی، ۱۳۸۹).

در باب مبانی نظری سبک تربیتی در بعد اجتماعی، درباره‌ی سه موضوع، می‌توان سخن گفت: مبانی هستی‌شناختی، مبانی انسان‌شناختی و مبانی جامعه‌شناختی؛ زیرا هنگامی که از مبانی، بحث می‌شود؛ مراد بررسی نوع جهان‌بینی و فهم یک مکتب از خدا، جهان، انسان و جامعه است، که در استنباط از مسایل تربیتی نمود می‌یابد.

به دلیل آنکه علم و شناخت، مقدمه‌ی همه امور است؛ مهمترین و ضروری‌ترین شناخت برای آدمی، شناخت خود است و تا کسی بدین مهم نرسد، نمی‌تواند به شناخت دیگر موجودات دست یابد؛ از این‌روست که امام باقر<sup>(ع)</sup> می‌فرماید: «لَا مَعْرِفَةَ كَمَعْرِفَتِكَ بِنَفْسِكَ» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴، ص ۲۸۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۵، ص ۱۶۵)؛ هیچ شناختی، مانند این نیست، که خود را بشناسی؛ زیرا معرفت نفس، مقدمه‌ی دیگر معرفت هاست. چنانکه امام علی<sup>(ع)</sup> می‌فرماید: «مَنْ جَهِلَ نَفْسَهُ كَانَتْ يَغْيِرُ نَفْسِهِ أَجْهَلًا» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۲۳۳)؛ آن کس که خود را نشناسد، به خود، نادان‌تر است. بدین ترتیب، بدون شناخت انسان، تلقی از خدا، هستی و چگونگی رفتار انسان در جامعه، تبیین نخواهد شد. چون بررسی هر سه حیطه (هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و جامعه‌شناختی)، در این گفتار نمی‌گنجد، این پژوهش، تنها به بررسی مبانی انسان‌شناختی سبک زندگی در تربیت اجتماعی، از دیدگاه قرآن و روایات می‌پردازد.

## ۲- مبانی انسان‌شناختی روش تربیتی قرآنی و روایی

شناخت انسان و ویژگی‌های او، از پیش نیازهای اصلی در سبک تربیتی است. هرچه شناخت از انسان عمیق‌تر و دقیق‌تر باشد، برنامه‌ریزی و ارائه سبک برای او، استحکام و اتقان بیشتری خواهد داشت. بر این اساس، اهمیت پرداختن به مبانی انسان‌شناختی در سبک تربیتی، امری ضروری است. از دیدگاه آیات و روایات، مهمترین آنها عبارتند از:

### ۱-۲- روحانی و جسمانی بودن انسان

از نگاه اسلام، انسان موجودی دو بعدی، ترکیبی از جسم و روح است و انسانیت انسان و واقعیت او، به روح او وابسته است؛ زیرا پس از مرگ، جسم او متلاشی می‌شود؛ اما روح او به زندگی ادامه می‌دهد و مرگ انسان به معنای فنا نیست و تا برپایی قیامت، در عالم برزخ، زنده خواهد بود. قرآن کریم در بیان مراتب آفرینش انسان، از آخرین مرحله آن، با این جمله یاد می‌کند: «... ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» (المؤمنون: ۱۴). عموم مفسران، این عبارت را، که پس از پوشاندن گوشت بر استخوان‌ها ذکر شده، ناظر بر دمیدن روح در کالبد انسان دانسته‌اند، که آخرین مرحله آفرینش آدمی است و پس از این مرحله است که انسان به موجودی زنده، گویا، شنا و بینا تبدیل می‌شود (طوسی، بی‌تا، ۳۵۴/۷؛ طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۶۷؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۱۷۸؛ فخررازی، ۱۴۲۰، ج ۲۳، ص ۲۶۵). در تفسیر علی‌بن‌ابراهیم قمی، در روایتی از امام باقر<sup>(ع)</sup> نیز به این مطلب تصریح شده است (قمی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۹۱). همچنین، خداوند در آیات دیگر با اشاره به این ساحت وجودی انسان، او را مرکب از جسم و روح معرفی می‌کند و می‌فرماید: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ

\* قَدْ اِذَا سَوِيَّتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِيْنَ» (ص: ۷۲-۷۱).

جسم و روح در زندگی دنیوی، پیوسته همراه یکدیگرند. هنگام مرگ، روح از بدن جدا می‌شود و به پیشگاه پروردگارش باز می‌گردد. از اسناد جسم انسان به گل و روح او به خدا، معلوم می‌شود، که این دو همتای هم نیستند؛ بلکه روح انسان، اصل و بدن او، فرع است (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ص: ۶۰). علاوه بر آیات فوق و نیز بسیاری از آیات دیگر (النساء: ۹۷؛ النحل: ۲۸ و ۳۲؛ یس: ۲۶؛ الفجر: ۲۷ و ۲۸؛ الانعام: ۹۳؛ فصلت: ۴۰؛ آل عمران: ۱۶۹؛ البقره: ۱۵۴)، روایات معصومین<sup>(ع)</sup> نیز، ثابت می‌کند، که انسان ترکیبی از جسم و روح است و همچنین، روح در عین تمایز با جسم، پاره‌ای از ویژگی‌های جسم را؛ مانند قابلیت تغییر، تکامل و تحرک را داراست. چنان‌که از امام باقر<sup>(ع)</sup> نقل شده است: «إِنَّ الرُّوحَ مُتَحَرِّكٌ كَالرَّيْحِ وَإِنَّمَا سُمِّيَ رُوْحًا لِأَنَّهُ اشْتَقَّ اسْمُهُ مِنَ الرَّيْحِ وَإِنَّمَا أُخْرِجَهُ عَلَى لَفْظِ الرُّوحِ لِأَنَّ الرُّوحَ مُجَانِسٌ لِلرَّيْحِ» (ابن بابویه، ۱۳۹۸، ص: ۱۷۱)؛ روح همچون ریح و باد متحرک است و علت نامیده شدن روح، این است، که واژه روح از ریح مشتق شده است و دلیل این اشتقاق آن است که همجنس ریح و باد است.

در روایت دیگری از امام صادق<sup>(ع)</sup>، رابطه روح و بدن، به گوهری مانند شده است، که در صندوقی قرار دارد: «مَثَلُ رُوْحِ الْمُؤْمِنِ وَ بَدَنِهِ كَجَوْهَرَةٍ فِي صُنْدُوقٍ إِذَا أُخْرِجَتِ الْجَوْهَرَةُ مِنْهُ اطَّرَحَ [طُرِحَ] الصُّنْدُوقُ وَ لَمْ يُعْبَأْ بِهِ، وَ قَالَ: «إِنَّ الرُّوحَ لَا تَمَازُجُ البَدَنَ وَ لَا تَوَافِكُهُ، وَ إِنَّمَا هِيَ كِلَالٌ لِلبَدَنِ مُحِيطَةٌ بِهِ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۸، ص ۴۱-۴۰)؛ روح مومن و بدنش، همچون گوهری در صندوق است، که وقتی از آن خارج می‌شود، صندوق را رها کرده و به آن اعتنا نمی‌کند. روح‌ها، با بدن نمی‌آمیزند و به آن تکیه نمی‌کنند؛ بلکه آنها (برای بدن پوششی هستند)، بدن را خسته و فرسوده می‌کنند و بر بدن احاطه دارند.

براین‌اساس، انسان موجودی مادی‌معنوی است و با همه‌ی وجوه مشترکی که با جاندارهای دیگر دارد، تفاوت‌های اصیل و عمیقی با آنها دارد. هر يك از این تفاوت‌ها، به او، بُعدی جداگانه می‌بخشد و رشته‌ای جداگانه، در بافت هستی او به شمار می‌رود. این تفاوت‌ها در سه بخش است: ۱. بخش ادراك و كشف خود و جهان؛ ۲. بخش جاذبه‌هایی که بر انسان احاطه دارند؛ ۳. بخش کیفیت قرار گرفتن، تحت تأثیر جاذبه‌ها و انتخاب آنها (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۷۵). از این‌رو، بر اساس آفرینش الهی و به واسطه‌ی وجود نیروها و استعداد‌های گوناگون، انسان نسبت به دیگر آفریده‌ها کرامت ذاتی یافته (الاسراء: ۷۰) و روح، با وجود مغایرت با بدن، در این دنیا به‌نحوی با آن متحد شده است (طباطبایی، ۱۳۸۸، ص ۳۰).

انسان، علاوه بر طبیعت ثانوی، که برآمده از فرهنگ است، طبیعت اولی نیز دارد، که در متن خلقت، در وجود او نهاده شده است و هویت تکوینی و انسانی‌اش را می‌سازد. در قرآن، از این طبیعت اولی، به فطرت تعبیر شده (رک: الروم: ۳۰) و تصریح کرده است، که دین، جزء نهاد و سرشت انسان است (مطهری، ۱۳۸۹، ص ۲۷). در واقع، انسان، ارکان و پایه‌های اصلی سرشت خود را از آفرینش دارد، نه اجتماع (مطهری، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۰۰) و جامعه و فرهنگ، انسان را، تنها از نظر استعداد‌های ذاتی یا پرورش می‌دهد یا مسخ می‌کند (همان). انسان، همچون ماده خامی نیست، که تنها خاصیتش، پذیرندگی از بیرون باشد؛ بلکه مانند یک نهال است، که استعداد ویژه‌ای برای برگ و بار خاصی، در او نهفته و بالقوه است (مطهری، ۱۳۸۷ ب، ص ۳۵) و در بعد تربیتی، در کنار یادگیری، با تکیه بر این گوهر وجودی، می‌تواند سبکی از زندگی را برگزیند، که مورد رضای الهی باشد؛ زیرا توجه به این بعد از ساحت وجودی انسان (روحانی و جسمانی بودن)، نگرش و جهان بینی

انسان را، نسبت به زندگی دنیا و حیات پس از مرگ، تغییر می‌دهد. به‌گونه‌ای که انسان معتقد به این موضوع، برای پرورش جسم و روح به‌طور همزمان، تلاش می‌کند. همچنین همه زندگی را، در این دنیا خلاصه نکرده و سبکی از تربیت را برمی‌گزیند، که علاوه بر تامین نیازهای جسمی، نیازهای روحی او را نیز برطرف کند.

## ۲-۲- اجتماعی بودن انسان

برخلاف نظر برخی از فیلسوفان و جامعه‌شناسان غربی؛ از جمله توماس آکوینی، کانت و تئودر آدرنو، که انسان را موجودی منفرد می‌دانند (دیرکس، ۱۳۸۴، ص ۳۸)، اعتقاد به اجتماعی بودن انسان، از مواردی است، که در اسلام به آن تصریح شده است. چنان‌که خداوند می‌فرماید: «وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آل عمران: ۲۰۰). علامه طباطبایی، ذیل آیه نوشته است: «این آیه و آیات بسیار دیگر هست، که اجتماعی بودن همه شوون اسلام را می‌رساند و صفت اجتماعی بودن، در تمامی آنچه‌که ممکن است به صفت اجتماع، صورت بگیرد (چه در نوامیس و چه احکام)، متناسب با آن مورد رعایت شده است» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۹۲) و برای هر وجدان آگاه، اجتماعی بودن اسلام در تمامی قوانین عملی؛ یعنی دستورات عبادی و معاملی و سیاسی و اخلاقی و معارف اصولی، کم و بیش روشن است. (همان)

انسان، در میان تمامی جانداران، موجودی است، که باید اجتماعی زندگی کند و اجتماعی بودن انسان، به کنکاش و بررسی چندانی نیاز ندارد؛ زیرا فطرت تمامی افراد انسان چنین است؛ یعنی فطرت تمام انسان‌ها، این معنا را درک می‌کند و تاریخ و همچنین آثار باستانی، که از قرون و اعصار گذشته، باقی مانده‌اند، چنین نشان می‌دهند، که انسان، همیشه در اجتماع و به‌طور گروهی زندگی کرده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۹۲). قرآن کریم هم با بهترین بیان در بسیاری از آیات، از این حقیقت خبر داده است. می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ، وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا...» (الحجرات: ۱۳). واژه شعوب، جمع شعب، هم به جای کلمه اجتماع استعمال می‌شود؛ به‌طور مثال، می‌گویی «شعبت»؛ یعنی من جمع شدم و هم به جای کلمه «تفرقه» استعمال می‌شود؛ مثل اینکه می‌گویی «شعبت»؛ یعنی من جدا شدم؛ اما در این آیه، به معنای اجتماع و گروه‌های بزرگ انسان است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۴۵۵) و قبائل، گروه‌هایی که جمعیتشان کمتر از شعوب است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۲۰۶)؛ از این رو، خداوند می‌فرماید: ای مردم! ما شما را، از مرد و زنی آفریدیم و شما را، به شکل اجتماع (ملت ملت و قبیله قبیله) گردانیدیم؛ تا از یکدیگر شناختی متقابل، کسب کنید.

اینکه در آیات دیگر از به خدمت گرفتن یکدیگر افراد انسان سخن می‌گوید، خود پرهانی بر اجتماعی بودن انسان است. چنان‌که می‌فرماید: «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، وَرَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ، لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا» (الزخرف: ۳۲)

کثرت حوائج انسان در زندگی دنیا، آن اندازه زیاد است، که انسان‌ها در زندگی فردی خود، همه‌ی آنها را، نمی‌توانند برآورده کنند و مجبورند که به‌طور اجتماعی زندگی کنند؛ از-این‌رو است که اولاً بعضی، بعضی دیگر را به خدمت خود می‌گیرند و از آنان استفاده می‌کنند و ثانیاً اساس زندگی را بر تعاون و معاضدت یکدیگر، قرار می‌دهند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۱۰۰).

ذیل این آیه از امام حسن عسکری<sup>(ع)</sup> نقل شده است، که فرمود: «به پدرم علی بن-محمد (علیه السلام)،

عرض کردم: آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با مخالفین، بحث آزاد داشت و با آنان به مناظره می‌پرداخت؟ فرمود: آری... هنگامی که مخالفین گفتند: چرا قرآن بر یکی از سران دو قبیله‌ی بزرگ آن روز، نازل نگردید؟ خداوند متعال به پیامبرش فرمود: ای محمد (ص) ! آیا ایشان رحمت خدا را تقسیم می‌کنند؟ ما معیشت آنان را در زندگی دنیا، بینشان قسمت کردیم. در نتیجه، برخی را، نیازمند برخی دیگر قرار دادیم؛ این را به مال آن دیگری و آن دیگری را به کالای این و خدمات او، به طوری که برترین پادشاهان و ثروتمندترین ثروتمندان، نیازمند فقیرترین فقرا می‌باشند... سپس، امام (ع) جنبه‌های مختلف نیازمندی را یادآور شدند؛ نیازمندی فقیر به مال، نیازمندی ثروتمند به علم و دانش فقیر و مدیریت و تدبیر او، نیازمندی دیگری به خدمات یا کارهایی که در توان او نیست و...» (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۴، ص ۸۵۷).

در حوزه تربیت اسلامی، کمال نوعی انسان تمام نمی‌شود و آدمی در زندگی‌اش، آن سعادت را که همواره در پی آن است و هدفی بزرگتر از آن ندارد، در نمی‌یابد؛ مگر با اجتماع افرادی، که در کارهای حیاتی با یکدیگر همکاری می‌کنند؛ کارهایی که کثرت و تنوع آن، به حدی است، که از عهده انسانی بر نمی‌آید، که همه آنها را انجام دهد [و به سعادت برسد] (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۲۱۱-۲۱۰).

امر دیگری که در زندگی اجتماعی انسان مؤثر تأثیر دارد، پی بردن به فواید همکاری و تعاون است. بخش‌های مختلف یک جامعه، چنان به هم پیوسته‌اند و با همکاری و همیاری یکدیگر، در تأمین نیازهای اجتماعی نقش خود را ایفا می‌کنند، که اختلال، فساد و زوال هر-یک می‌تواند، در دیگر بخش‌ها مؤثر افتد و موجب ظهور آشفتگی، رکود و یا نابودی آنها شود. تأمین نیازها به صورت متبادل، که در بین قشرهای مختلف جامعه و ارگان‌های گوناگون آن وجود دارد، نوعی انسجام و وحدت را، در هر جامعه به ارمغان می‌آورد. همان‌گونه که در روایات نیز آمده است، می‌توان جامعه انسانی را، به یک ارگان‌یسم تشبیه کرد؛ که هر عضوی در سایه دیگر اعضا، می‌تواند به صلاح و تأمین نیازمندی‌هایش، به طور کامل دست یابد. امام علی (ع) در عهدنامه‌ی مالک اشتر می‌فرماید: «و اعلم ان الرعیة طبقات لا یصلح بعضها الا ببعض و لا غنی لبعضها عن بعض» (سید رضی، ۱۴۱۴، ص ۴۳۱، نامه ۵۳)؛ بدان (ای مالک!)، که مردم طبقات مختلفی هستند، که برخی جز با برخی دیگر، به صلاح دست نیابند و هیچ گروه و جمعی را، از گروه‌های دیگر بی‌نیازی نیست. در سبک تربیت اجتماعی، رشد و کمال انسان؛ چه از لحاظ روحی و روانی و چه از لحاظ نیازهای مادی، به مناسبات اجتماعی او ارتباط دارد؛ زیرا اهتمام افراد نسبت به اداره و مدیریت امور و واکنش مسئولانه نسبت به پدیده‌های پیرامون خویش، رشد اخلاقی و انسانی را در بر خواهد داشت و موجب افزایش رفاه اجتماعی و تسکین روانی افراد جامعه خواهد بود.

### ۲-۳- مختار بودن انسان

انسان، به حکم آنکه دارای جوهر روحانی مستقل است و اراده‌اش از درون ذات روحانی‌اش سرچشمه می‌گیرد، مختار و آزاد است (مطهری، بی‌تا، ص ۷۲-۲۱۸). از دیدگاه انسان‌شناسی اسلامی، انسان می‌تواند با انتخاب ابزار و به کارگیری آنها، جامعه و تاریخ را مطابق با اراده خویش بسازد؛ نه آنکه محصول آنها باشد. او در انتخاب اهداف و راه و روش زندگی خویش، آزاد است و اگر چنین نبود، موضوع مسئولیت انسان، منتفی می‌شد؛ چون اساساً آزادی و اختیار انسان از یک سو و مسئولیت وی از سوی دیگر، لازم و ملزوم یکدیگرند

(موسوی، ۱۳۷۳، ص ۱۳۸-۱۱۵). ذکر این نکته نیز لازم است، که آزادی مورد نظر اسلام، فقط در چارچوب قوانین الهی معنا می‌یابد و با آزادی؛ به معنای آنچه امروزه در لیبرالیسم غرب مفهوم می‌شود، متفاوت است (مزیدی و شیخ‌الاسلامی، ۱۳۸۸، ص ۳۰). همانطور که پیشتر اشاره شد، انسان علاوه بر طبیعت ثانوی اش، که برآمده از فرهنگ است، طبیعت اولی نیز دارد، که فطریات نامیده می‌شود. این امور بالقوه و اولیه، در بستر زندگی اجتماعی، امکان فعلیت می‌یابند و شخصیت و هویت اختیاری انسان را، شکل می‌دهند (مطهری، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۰۱). خداوند در قرآن کریم، در آیاتی بر اختیار انسان تصریح دارد و می‌فرماید: «قُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (کهف: ۲۹)؛ بگو این حق است از سوی پروردگارتان، هر کس می‌خواهد، ایمان بیاورد و هر کس می‌خواهد، کافر شود.

آنچه ملاک ارزش افعال انسانی است، اختیار است، انسان نیرویی دارد، که با آن می‌تواند از حالت انفعالی خارج شود و پا فراتر نهد و حاکم بر غرایز و جاذبه‌های مختلف شود و خواسته‌ای را، فدای خواسته دیگر کند و اینجاست که کار آدمی، با همین ترجیح یکی بر دیگری، ارزش می‌یابد. چنین ارزشی، تنها در مورد موجودی صدق می‌کند، که دارای گرایش‌های متضاد باشد؛ یعنی گرایش‌هایی که تنها در مقام عمل و ارضا قابل جمع نیستند و با هم تراحم می‌یابند؛ ولی هر یک ذاتاً دافع دیگری نیست؛ بدین معنا که انگیزه‌هایی در انسان به وجود می‌آید که ارضای همه آن‌ها در یک آن و یک‌جا امکان ندارد و باید یکی را انتخاب کند؛ نمی‌توان هم خدا را راضی کرد و هم شیطان و دل را (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص ۱۰۶).

انسان موجودی مختار و انتخاب‌گر است؛ یعنی در پرتو قوه عقل، پس از بررسی جوانب مختلف فعل، انجام یا ترک آن را برمی‌گزیند. قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان: ۳)؛ ما راه را، به او نشان داده ایم؛ او یا سپاسگزار است و یا ناسپاس و سرکش.

از دیدگاه اسلام، زمانی کنش انسان در هر حیطه‌ای، ارزشمند است، که جهت‌گیری الهی داشته باشد (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۳). چنان‌که خداوند می‌فرماید: «مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (البقره: ۶۲)؛ کسانی، که به خدا و روز جزا ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام دهند، پس برایشان اجری است و ترس و حزنی ندارند.

در سبک تربیتی اسلام، انسان موجودی هدفمند است که با اراده و اختیار خود، می‌تواند به آن هدف؛ یعنی سعادت دست یابد، یا این که از آن هدف، دور شود و به بدبختی و شقاوت برسد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۶-۱۷). براین اساس، انسان مختار، کنشگری اجتماعی است، که برای رسیدن به آرمان‌های مادی و معنوی خود، تلاشی حکیمانه دارد. این انسان، هم در دنیا زندگی می‌کند و به توسعه و آبادانی آن می‌پردازد و هم جهت‌گیری الهی دارد و به تکامل معنوی خود نیز، می‌پردازد و برای تنظیم شیوه زندگی و رسیدن به حیات پاک، برنامه‌ریزی می‌کند (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۳۷).

## ۴-۲- برخورداری شخصیت انسان از نشئه الهی

از نگاه انسان‌شناسی اسلامی، انسان موجودی نیمه ملکوتی و نیمه مادی (الحج: ۲۹-۲۸)، دارای فطرتی خدا آشنا (الروم: ۳۰)، امانتدار خدا و مسئول خویشتن و جهان (الحزاب: ۷۲)، مسلط بر طبیعت، زمین و آسمان (النحل: ۱۲)، مُلهم به خیر و شر (الشمس: ۸) است و وجودش از ضعف و ناتوانی آغاز می‌شود (النساء: ۲۸)

و به سوی قوت و کمال سیر می‌کند و بلا می‌رود (الحج: ۵؛ غافر: ۶۷)؛ اما جز در بارگاه الهی و جز با یاد او آرام نمی‌گیرد (الرعد: ۲۸). ظرفیت علمی و عملی‌اش نامحدود و از شرافت و کرامت ذاتی، برخوردار است (الإسراء: ۷۰)، گهگاه، انگیزه‌هایش هیچ‌گونه رنگ مادی و طبیعی ندارد. به او، حق بهره‌گیری مشروع از نعمت‌های خدا داده شده است؛ ولی در برابر خدای خویش، مسئول می‌باشد (مطهری، ۱۳۸۸، ص ۲۱-۱۸). البته کرامت انسان، که به ویژگی‌ها و خصوصیات ذات آدمی مربوط است، جلوه‌های گوناگونی دارد. آنچه موجب کرامت انسانی می‌شود، زیورهای ملکوتی و روحانی است و هرچه از حوزه‌ی روح آدمی بیرون است، مایه‌ی زیبایی انسان نمی‌شود؛ بلکه اگر آن امر، زمینی است، مایه‌ی آزمون جامعه بشری است (الکھف: ۷)؛ ولی اگر کمالی در جان انسان جا بگیرد، موجب زیبایی ملکوتی بشر می‌شود (الحجرات: ۷). بنابراین، در فرهنگ قرآن کریم، تنها ایمان به خداوند، وحی، نبوت، معاد و سایر دستوره‌های دینی، پایه‌ی زیور و مایه‌ی زینت و در نتیجه، سبب کرامت انسان است (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۲۱۷-۲۱۶).

ماهیت انسانی، همان هسته باطنی انسان است، که فطرت نامیده می‌شود و نقش اصلی و محوری را، در تنظیم حیات انسانی و به کارگیری قوای عقلانی و تجربی و استمداد از کلام وحیانی، ایفا می‌کند. چنان‌که، قرآن کریم بر ماهیت فطری انسان تاکید کرده است و با الفاظ دیگری نظیر «حنیف» و «صبغه الهی» نیز، هویت الهی و فطری انسان را معرفی می‌کند (اختراشهر، ۱۳۸۶، ص ۱۰۵). خداوند در این باره، در سوره‌ی روم می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (الروم: ۳۰)؛ پس، روی خود را، با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را، بر آن سرشته است. علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌نویسد: دین، چیزی به غیر از سنت حیات و راه و روشی، که بر انسان واجب است آن را در پیش گیرد؛ تا سعادتمند شود، نیست. پس، هیچ انسانی هیچ هدف و غایتی ندارد؛ مگر سعادت، هم‌چنان‌که تمامی مخلوقات، به سوی سعادت خود و آن هدفی که ایده‌آل آنهاست، هدایت فطری شده‌اند، و طوری خلق گشته‌اند، که با آن غایت و هدف مناسب است (ر. ک: طه: ۵۰؛ اعلی: ۲-۳). بنابراین، انسان نیز مانند سایر مخلوقات، آفریده شده بر فطرتی است، که او را، به سوی تکمیل نواقص و رفع حوائجش هدایت کرده و به آنچه‌که برای او سودمند است و به آنچه‌که برایش ضرر دارد، ملهم کرده است (ر. ک: الشمس: ۷-۸) و او در این حال، به جهاز بدنی نیز، مجهز است، که با آن، اعمال مورد حاجت خود را، انجام دهد (عبس: ۲۰)؛ یعنی پس از آن نیز، وسیله و راه زندگی را برایش فراهم کرد. پس، انسان دارای فطرتی مختص به خود است، که او را، به سنت خاص زندگی و راه معینی، که منتهی به هدف و غایتی خاص می‌شود، هدایت می‌کند؛ راهی که جز آن راه را، نمی‌تواند پیش گیرد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶، ص ۱۷۸). پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۱۳؛ مسعودی، ۱۴۲۶، ص ۱۸)؛ هر مولودی بر فطرت پاک (توحید و یگانه‌پرستی) به دنیا می‌آید.

از طرفی، جوهر وجودی انسان، «روح» دمیده شده از جانب خدا در کالبد انسانی است: «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (الحجر: ۲۹) و انسان کامل، مظهر صفات و أسماءِ الهی است. چنان‌که عرفای اسلامی نیز، انسان را در ذیل انسان کامل دیده و معتقدند: «انسان»، کامل ترین جلوه‌گاه حق، به‌طور عام و «انسان کامل»، به‌طور خاص است. انسان کامل، والاترین انسان یا عارفی است، که وحدت خویش را، با خدا تحقق بخشیده است



(حلبی، ۱۳۷۴، ص ۹۴).

از این رو، جوادی آملی، در نقد سخن کسانی که انسان را حیوان ناطق می‌دانند، می‌نویسد: «بسیاری از اندیشوران، انسان را، در مقام تعریف، "حیوان ناطق" شناخته‌اند؛ اما تعریف انسان در فرهنگ قرآن، بیانی متفاوت دارد. دیگران، انسان را؛ یا زنده‌ای شناخته‌اند، که سخن می‌گوید؛ یا موجود جاندار، که کلیات را ادراک می‌کند؛ ولی قرآن، انسان را "حی متأله" می‌شناسد و می‌شناساند؛ نه حیوان ناطق. در نگاه وحی، انسان آن موجود زنده‌ای است، که متألهانه به‌سر می‌برد و حیات و زندگی او، در تأله‌اش خلاصه می‌شود و تأله؛ یعنی این که انسان در عقاید، اخلاق، فقه، حقوق و سایر شئون خود، موحّدانه بیندیشد و موحّدانه عمل کند. پس شخص غیر متأله، زنده نیست و از حقیقت حیات انسانی، بهره ندارد» (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ص ۳۷). با توجه به تفسیری، که از ماهیت و هویت انسان در آموزه‌های اسلامی ذکر شده است، می‌توان، به «الهی بودن» و «فطرت محور بودن» انسان اعتقاد داشت.

«روح» و «فطرت»، پیوند ذاتی انسان را، با خدا برقرار می‌کنند و «قلب»، با حرکت از مبدا «روح» و «فطرت»، که منشا یقین است، عمل پژوهش، اندیشه، فکر، تصرف در محیط و خلاقیت را، مطیع اراده الهی انجام می‌دهد (فلاطوری، ۱۳۸۱-۱۳۸۰، ص ۱۰۸). البته باید توجه داشت، که تکریم حقیقی اسلام نسبت به انسان، به دلیل ایمان و تقوا است. امام باقر (ع) می‌فرماید: «ان الله لا یکرّم روح الکافر و لکن یکرّم ارواح المؤمنین» (عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۱۸۷)؛ خدا روح کافر را تکریم نکرده است، لیکن روح مؤمن را همواره گرامی می‌دارد.

از این رو، انسان کامل و توسعه یافته، همان انسانی است، که بر محور انسانیت و اصول فطرت، تکامل می‌یابد و با یاری جستجی از سه منبع عقل، وحی و تجربه، راه تعمیق و گسترش اصول انسانی را، در عرصه تربیت و حیات اجتماعی خود باز می‌کند.

## ۲-۵- برخورداری انسان از نیروی عقل و بازدارندگی درونی

از ویژگی‌های خاص انسان، برخورداری از عقل ارادی است؛ زیرا عقل، از مهم‌ترین ساحات وجودی انسان است؛ تا آنجا که می‌توان گفت، انسانیت انسان، به عقل اوست. رسول خدا (ص) می‌فرماید: «أَصْلُهُ عَقْلُهُ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۱۸۱). در روایت دیگری، آمده است: «الْإِنْسَانُ بِعَقْلِهِ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۴۹). همچنین، در روایتی، عقل را، بهترین موهبت خدادادی به انسان معرفی می‌کند و می‌فرماید: «مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ» (برقی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۹۳). براین اساس، میتوان گفت، هویت اصلی انسان، که او را از جمادات، گیاهان و حیوانات جدا می‌سازد، برخورداری از عقل است؛ نه دارا بودن روح؛ زیرا روح، در گیاهان و حیوانات نیز وجود دارد. به علت آنکه فرشتگان نیز، از عقل بهره‌مندند، باید گفت هرچند بهره‌مندی از عقل، وجه مشترک انسان و فرشته است؛ اما انسان غیر از عقل، دارای میل و شهوت نیز هست، درحالی که فرشتگان، میل و شهوت ندارند. چنان که در روایات به این مسأله اشاره شده است (ابن بابویه، ۱۳۸۵، ص ۴). براین اساس، تفاوت انسان با حیوان، در عقل و تفاوت او با فرشته، در شهوت است؛ اما آنچه انسان را، از هر دوی آنها، متمایز می‌کند، برخورداری از نیروی دیگری، به نام اراده و اختیار است، که می‌تواند، آزادانه مسیر خویش را انتخاب کند و در مسیر عقل یا شهوت، قرار گیرد. بنابراین، آنچه موجب ارزش انسان می‌شود و می‌تواند، او را

در مقامی برتر از فرشته بنشانند، عقل ارادی است. از این رو، امام علی (ع)، در اهمیت عقل می‌فرماید: «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ عَقْلُهُ» (قیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۵۰)؛ ارزش هر انسانی، به عقل اوست.

تربیت عقلانی انسان، در سبک تربیتی اسلام، جایگاه ویژه‌ای دارد؛ زیرا برتری و ملاک امتیاز انسان از سایر حیوانات، به قوه تفکر و نیروی خرد اوست. بدین جهت، در بسیاری از آیات قرآن کریم، بشر به تفکر و اندیشه ورزی دعوت شده است (البقره: ۷۳، ۲۱۹، ۲۴۲، ۲۶۶؛ آل عمران: ۱۱۸؛ الانعام: ۱۵۱؛ القصص: ۶۰ و...) و در بسیاری از آیات، خداوند انسان‌ها را، به علت تعقل نکردن مؤاخذه کرده و با عباراتی چون: «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»، «أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ» و «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ»، خطاب قرار داده است و در آیات دیگر، انسان را به تفکر و تعقل در مباحث مختلف، دعوت می‌کند (البقره: ۴۴، ۷۶؛ آل عمران: ۶۵؛ الانعام: ۳۲؛ الاعراف: ۱۶۹؛ یونس: ۱۶؛ النساء: ۸۲؛ محمد: ۲۴)؛ تا آنجا که، پرورش فکر و تفکر در مظاهر خلقت را، از ویژگی‌های خردمندان دانسته است (آل عمران/۱۹۰). بر اساس چنین دیدگاهی است، که قرآن، انسان‌ها را از پیروی‌های نسنجیده و کورکورانه از گذشتگان منع می‌کند (البقره: ۱۷۰؛ المائده: ۷۷؛ المائده: ۱۰۴؛ الانبیاء: ۵۳ و ۵۴؛ الشعراء: ۷۴؛ الزخرف: ۲۳).

عقل و دین در اسلام، دارای حقیقت واحدی هستند و بر طبق برخی از روایات، هر جاکه عقل باشد، دین نیز، همان جا وجود دارد (ر. ک: کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۰) و بین ایمان و کفر، جز کمی عقل، فاصله‌ای نیست (همان، ص ۲۸). به کارگیری فکر و عقل، تنها در صورتی در مسیر واقعی و صحیح خود قرار می‌گیرد، که در راستای بندگی و عبودیت خداوند باشد. چنان‌که، از امام صادق (ع) پرسیدند: «مَا الْعَقْلُ؟» عقل چیست؟ فرمودند: «مَا عِبْدُ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اَكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانَ»؛ چیزی است، که به وسیله ی آن، خدا پرستش شود و بهشت به‌دست آید (همان، ص ۱۱).

قرآن، پرورش عقل و اندیشه را، یکی از عوامل و عناصر سازنده انسان یا بال‌های تکامل وی می‌داند؛ یعنی انسان به وسیله‌ی رشد صحیح عقل و اندیشه خود و بهره‌برداری از آن در جهت هدف آفرینش، می‌تواند، از حیات طیبه برخوردار شود. چون در نهاد انسان، بذر تمایلات گوناگون افشاندگی شده است، که هر یک در فراهم آوردن سعادت، ترقی و پیشرفت او نقش مهمی دارد. بشر، از راه هدایت طبیعی، نمی‌تواند راه خوشبختی را، بشناسد و در طریق سعادت، گام بردارد. حیوان، راه کمال خود را، با هدایت تکوینی می‌پیماید و غریزه، نقطه اتکای او برای رسیدن به کمال درخور خویش است؛ اما غریزه قادر نیست، نقش رهبری انسان را، همچون حیوانات بر عهده بگیرد و از انحطاط و سقوطش، جلوگیری کند؛ بلکه عقل و خرد، نخستین راهنمای انسان است، که او را از صنف حیوانات، جدا کرده است و راه زندگی را، پیش پای او می‌گشاید و از راه تفکر و تعقل، می‌تواند، راه سعادت را تشخیص دهد (موسوی لاری، ۱۳۸۶، ص ۶۵). در نتیجه، می‌توان گفت، شاخص اصیل تربیت اسلامی، «مرجعیت عقل» است و در این ساختار، کیفیت حیات بشری به حاکمیت عقل در مقابل احساس وابسته است.

## ۲-۶- مسئول بودن انسان

انسان، به حکم اینکه از نور عقل و موهبت اختیار برخوردار است، موجودی مسئول است. در انسان‌شناسی اسلامی، هر فردی، تکالیفی بر دوش خود دارد و به تعبیر دیگر، مسئولیتی بر عهده‌ی اوست. از آنجا که انسان،

در ارتباط با سطوح مختلف از جمله در برابر خدا، در برابر گوهر انسانی خویش، در برابر انسان‌های دیگر و در برابر جهان مسئول است، نوع مسئولیتش نیز متفاوت است.

خداوند، انسان را مسئول سرنوشت خود می‌داند و در این باره می‌فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (اسراء/۳۶) هرگز از چیزی که نسبت به آن علم نداری، پیروی مکن؛ که گوش و قلب و چشم، همگی مورد بازخواست‌اند. در جای دیگری می‌فرماید: «وَلَا تَسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (نحل/۹۳)؛ مسلماً در برابر آنچه می‌کنید، مسئول هستید و مورد سؤال قرار می‌گیرید.

آنچه کار را، تعیین می‌بخشد و به انجام می‌رساند، اراده انسان است. از این رو، هر اندازه که انسان اراده و اختیار دارد، به همان میزان نیز، مسئول است. به عبارت دیگر، تکلیف و مسئولیت هر انسان، به قدر وسع اوست (بقره: ۲۸۶) و هر کس مسئول خود و اعمال خود است و باید، خود را آماده سازد (همان: ص ۱۳۹).

خداوند، برای به کمال رساندن انسان، مجموعه‌ای از تکالیف و وظایفی را بر عهده‌ی او گذاشته است؛ تا با انجام آنها، به سعادت برسد و مشخص است، که در قبال این تکالیف، مسئولیت دارد و روز محشر مورد سوال قرار خواهد گرفت؛ چنان‌که می‌فرماید: «ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (التکواثر: ۸).

بنابراین، اگر انسان، در برابر نعمت‌هایی که خداوند برای هدایتش به او ارزانی داشته است، احساس مسئولیت نکند، حیاتی پوچ و بی‌هدف خواهد داشت و هرگز، به مقام والای انسانیت و هدف اصلی خود؛ یعنی سعادت، نمی‌رسد (طالقانی، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۲۴۴).

در سبک تربیتی اسلام، انسان نه تنها در برابر خود؛ بلکه در برابر خدا، خانواده، جامعه و طبیعت نیز مسئول است. امام سجّاد<sup>(ع)</sup> می‌فرماید: «اعْلَمَنَّ أَنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْكَ حُقُوقًا مُحِيطَةً بِكَ فِي كُلِّ عَرَكَةٍ تَحْرُكُهَا أَوْ سَكْنَةٍ سَكَنْتَهَا أَوْ حَالٍ حَلَّتْهَا أَوْ مَنْزِلَةٍ نَزَلَتْهَا أَوْ جَارِحَةٍ قَلَبَتْهَا أَوْ آلَةٍ تَصَرَّفَتْ فِيهَا فَأَكْبَرُ حُقُوقِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيْكَ مَا أَوْجَبَ عَلَيْكَ لِنَفْسِهِ مِنْ حَقِّهِ الَّذِي هُوَ أَضَلُّ الْحُقُوقِ» (ابن بابویه، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۵۶۵)؛ بدان، که خدای عزوجل را، بر تو حقوقی است، که در هر جنبشی، که از تو سر می‌زند و هر آرامشی را که داشته باشی و یا در هر حالی که باشی؛ یا در هر منزلی که فرود آیی؛ یا در هر عضوی که بگردانی؛ یا در هر ابزاری که در آن تصرف کنی؛ آن حقوق، اطراف تو را فرا گرفته است. بزرگترین حق خدای تبارک و تعالی، همان است، که برای خویش، بر تو واجب کرده است؛ همان حقی که ریشه همه حقوق است. در بافت زبانی این حدیث، نکته‌ی ظریفی نهفته است. می‌فرماید: حقوقی، تو را در بر گرفته است، که باید آنها را ادا کنی؛ یعنی حقوقی که دیگران (خدا، انسان‌های دیگر، طبیعت و موجودات)، بر گردن تو دارند و تو، باید از عهده آنها برآیی، که در رأس این حقوق، حق خدای تعالی است.

از منظر اسلام، مسئولیت فرد نسبت به جامعه، دایره‌ی گسترده‌ای از رفتارهای اجتماعی را شامل می‌شود، که در قالب کمک به ضعیفان، رعایت حقوق اجتماعی هم‌نوعان، مشارکت در امور فرهنگی و دینی؛ مانند شرکت در نماز جماعت، جمعه، مشارکت در دفاع از کشور، جهاد، انفاق، امر به معروف و نهی از منکر و... است. مشارکت در امور اجتماعی و احساس وظیفه و بی‌تفاوت نبودن در برابر مسائل اجتماعی، آن اندازه اهمیت دارد، که پیامبر خدا<sup>(ص)</sup>، کسی را که مسئولیت‌پذیری و اهتمام به حل مشکلات مسلمانان نداشته باشد، از دایره اسلام خارج کرده است: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مُسْلِمًا» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۱۶۳)؛ حر

عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۶، ص ۳۳۶؛ کسی که صبح کند و به امور مسلمانان اهتمام نورد، مسلمان نیست. چگونگی رفتار با دیگران، یکی از مسئولیت‌های اجتماعی انسان است. در آموزه‌های اسلامی، انسان حتی در مقابل زمین و حیوانات نیز، مسئول است. از این رو، امام علی (ع) بارها پیروان خود را، به تقوی در برابر مسئولیت‌هایی که بر دوش گرفته‌اند، سفارش می‌کند و می‌فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَ بِلَادِهِ فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبِهَائِمِ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ لَا تَعْصُوهُ» (سید رضی، ۱۴۱۴، ص ۲۴۲، خطبه ۱۶۲)؛ از خدا، نسبت به بندگان و شهرهایش، پروا کنید؛ زیرا حتی نسبت به زمینها و حیوانات، دارای مسئولیت هستید و خداوند را، اطاعت کنید و از نافرمانی او بپرهیزید. از این رو، هر یک از افراد در جامعه‌ی اسلامی، بر گردن یکدیگر تکالیفی دارند، که باید ادا شود. یکی از این تکالیف، تربیت خانوادگی و اجتماعی است. چنان‌که پیامبر خدا (ص)، در امر تربیت خانوادگی فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَائِلٌ كُلِّ رَاعٍ عَمَّا اسْتَرَعَاهُ أَحْفَظُ ذَلِكَ أَمْ ضَيَّعَهُ حَتَّى يُسْأَلَ الرَّجُلُ عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ» (سیوطی، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۲۶۷)؛ پروردگار متعال، از هر کس که مسئولیتی بر عهده‌ی اوست، سؤال می‌کند، که آیا آن را پاس داشته؛ یا تباہ ساخته است. حتی از مرد، در مورد خانواده‌اش، پرسش می‌شود.

همچنین، آن حضرت، در حدیثی دیگر می‌فرماید: «الرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَ كُلُّ رَاعٍ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ...» (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۲۵۵)؛ مرد، مسئول خانواده‌اش است و هر سرپرستی، عهده‌دار افراد تحت سرپرستی‌اش می‌باشد.

انسان، در باب مسئولیت اجتماعی و تبلیغ روش تربیت قرآنی در جامعه نیز، مسئول است. چنان‌که در حدیث نبوی آمده است: «يَا مَعْشَرَ قُرَاءِ الْقُرْآنِ اتَّقُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فِيمَا حَمَلَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ فَإِنِّي مَسْئُولٌ وَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ إِنِّي مَسْئُولٌ عَنْ تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ وَ أَمَّا أَنْتُمْ فَتَسْأَلُونَ عَمَّا حَمَلْتُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّتِي» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۶۰۶)؛ ای قاریان قرآن! در آنچه از کتاب پروردگار متعال فرا گرفته‌اید، تقوای الهی را پیشه سازید؛ که من و شما مسئولیم. من مسئول تبلیغ رسالت خویشم و از شما، آنچه از کتاب خداوند و آیین و سنتم فرا گرفته‌اید، پرسیده خواهید شد. به همین دلیل، می‌توان گفت، در حوزه تربیت اجتماعی، رشد و کمال انسان؛ چه از لحاظ روحی و روانی و چه از لحاظ مناسبات اجتماعی، به مسئولیت‌پذیری او ارتباط دارد؛ زیرا اهتمام افراد نسبت به اداره و مدیریت امور و واکنش مسئولانه نسبت به پدیده‌های پیرامون خویش، رشد اخلاقی و انسانی را در بر خواهد داشت.

## ۷-۲- حقیقت‌گرا بودن انسان

از دید روان‌شناختی، انسان، مرکب از دو دسته از امیال و غرایز است: یکی غرایز حیوانی، که وجه مشترک انسان با حیوان است و دیگری، غرایز عالی یا فطریات؛ از قبیل حقیقت‌جویی، زیبایی‌دوستی، پرستش‌خواهی و تمایل به خیر اخلاقی، که خاص انسان است (مطهری، ۱۳۸۷، ص ۳۶). گرایش به «حق» و واقعیت‌بیرونی و حقیقت‌گرایی، فطری انسان است؛ یعنی انسان، ذاتاً واقع‌بین و «رنالیست» است. از این رو، امام علی (ع) می‌فرماید: «مَنْ كَانَ مَقْصَدُهُ الْحَقَّ أَذْرَكَهُ وَ نَوْ كَانَ كَثِيرَ اللَّبْسِ» (قمی‌آمدی، ۱۳۶۶، ص ۶۸)؛ هر کس، در جست‌وجوی حق باشد، آن را خواهد یافت؛ هر چند، حقیقت بسیار پوشیده باشد؛ یعنی هرگاه هدف شخصی، در کاری رسیدن به حق باشد؛ هر چند امری پوشیده باشد، آن را خواهد یافت. امام، در کلام دیگری می‌فرماید:

«فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْضَحَ لَكُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ وَ أَنْارَ طَرِيقَهُ فَشِقْوَةٌ لَازِمَةٌ أَوْ سَعَادَةٌ دَائِمَةٌ» (سید رضی، ۱۴۱۴، ص ۲۲۱، خطبه ۱۵۷؛ با اندکی اختلاف؛ تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۶۸)؛ همانا خداوند، راه حق را، برای شما آشکار کرد و راه‌های آن را روشن ساخت. پس (از آن به بعد)، یا بدبختی همیشگی و یا سعادت پایدار است. بدین معنا که حق تعالی، راه حق را روشن و ظاهر کرده است؛ به گونه‌ای که با کوچک‌ترین تلاشی، می‌توان به آن رسید و چنین نیست، که کسی از رسیدن به حق معذور باشد. پس، هر کس به راه حق نرفت، بدبختی ملازم او است و از او، جدا شدنی نیست و هر کس، به راه حق رفت، سعادت دائمی نصیب او می‌شود (آقا جمال خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۵۶۵). علامه طباطبایی، در این باره می‌گوید: «منطق تعقل، انسان را به سوی عملی تحریک می‌کند، که حق را در آن ببیند» (طباطبایی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۶۷۴). براین اساس، در سبک تربیتی اسلام، انسان هرگز خود را، حقیقت مطلق و خودبنیاد نمی‌داند؛ بلکه جزئی از دایره عظیم خلقت است و جهان آفرینش با همه اجزای خود، که انسان یکی از آنهاست، با سیر تکوینی خود، که همیشه رو به کمال است، به سوی خدا در حرکت می‌کند و روزی خواهد رسید، که حرکت او خاتمه یابد و در برابر عظمت و کبریای خدایی، انیت و استقلال خود را، به کلی از دست دهد (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۴۵) و به کمال واقعی، که همان مطلق شدن و رهایی از همه قیدها و در خدا فانی شدن است، برسد (همان، ص ۶۶).

## ۲-۸- زیباگرایی انسان

در انسان‌شناسی اسلامی، زیبایی‌گرایی، فطری انسان است و انسان، فطرتاً حسن و جمال را دوست دارد و به سویش جذب می‌شود و معلوم است، که هرچه حسن بیشتر باشد، این جذب، شدیدتر است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۳۸۰).

در دیدگاه توحیدی، اصل وجود، زیباست و زیبایی را دوست دارد. امام علی (ع) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ النُّعْمَةِ عَلَى عَبْدِهِ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۴۳۸) خداوند متعال زیباست، زیبایی را دوست دارد و دوست دارد اثر نعمت خود را، در بنده‌اش ببیند. در سبک تربیتی اسلام، فطرت کمال‌جویی به فطرت زیبایی‌گرایی جهت می‌دهد.

از آنجاکه خداوند متعال، مبدا هر زیبایی در جهان هستی است، فطرت زیباگرایی باید گرایش به زیبایی مطلق را، اصل و توجه و میل به زیبایی‌های موجود در پدیده‌ها را، وسیله‌ای جهت رسیدن به اصل قرار دهد. لذا توجه و میل به زیبایی در موجودات، باید به اندازه‌ای باشد، که انحراف اخلاقی و انسانی را، به دنبال نداشته باشد؛ بنابراین، باید در نظر داشت، تنها زیبایی ظاهری مراد نیست؛ بلکه خداوند، دوست دارد، اثر زیبایی‌های داده شده به بندگان، در اعمال و رفتار آنان تبلور یابد و زیبایی هر موجودی، وابسته به مرتبه و میزان وابستگی آن به خداست، چنان‌که رسول خدا (ص) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ لَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۸۱)؛ خداوند، به صورت‌های شما نگاه نمی‌کند؛ بلکه به قلوب و اعمال شما، نظر دارد.

ازاین‌رو، وجود هر موجودی، از لحاظ وابستگی‌اش به خدای متعال، زیباست و وقتی معیار، چنین باشد، هرچه وسعت وجودی یا ظرفیت وجودی، بیشتر باشد، آن موجود، زیباتر خواهد بود. براین اساس، اگر رفتار و اعمال انسان، زیبا شد، روح انسانی و باطن انسان، زیبا خواهد شد. چنان‌که امام علی (ع) می‌فرماید: «الْجَمَالُ

البَّاطِنُ حُسْنُ السَّرِيرَةِ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۲۵۴)؛ زیبایی باطن، نیکویی سیرت است. بنابراین، انسان زیبا، کسی است، که به صفات الهی متخلق شود و فضایل درون را، به منصفی ظهور برساند. چنان که در کلام دیگری می‌فرماید: «الصَّدْقُ جَمَالُ الْإِنْسَانِ وَ دَعَامَةُ الْإِيمَانِ» (همان، ص ۲۱۸)؛ راستی و درستی [کار]، به انسان، زینت می‌بخشد و پشتوانه ایمان است.

براین اساس، آنچه برای انسان اهمیت دارد، جهت دادن به امیال و فطرت‌هاست. از این رو، در زیست مومنانه، گرایش به زیبایی، گرایش به دنیای معنوی است؛ زیرا پیروی از خواسته‌های نفسانی و حیوانی، موجب تباهی دین می‌شود. چنان که امام علی (ع) می‌فرماید: «طَاعَةُ الشَّهْوَةِ تُفْسِدُ الدِّينَ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۳۰۴). البته انسان، به عنوان موجودی در طبیعت، دارای بعد احساس‌گرایی است و ادراکات او باید، از این مسیر عبور کند؛ تا به فهم و درک بالاتری برسد. از این روست که قرآن، انسان را از طریق تفکر در زیبایی‌های طبیعت، به خالق و رب هدایت می‌کند (ر. ک: البقره: ۱۶۴). بنابراین، اگر به زیبایی حسی، سمت و سوی الهی داده نشود، اگرچه شیرین است؛ اما سختی و تلخی آخرت را، در پی خواهد داشت. امام علی (ع) می‌فرماید: «مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ وَ حَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَرَارَةُ الْآخِرَةِ» (سید رضی، ۱۴۱۴، ص ۵۱۲).

خداوند، در آیات متعدد بر زیبایی آرمان‌های معقول و اصول عالی اخلاقی و ارزش‌های انسانی، تاکید کرده است. اصول و آرمان‌های معقول، آن واقعیت‌های زیبایی هستند، که هم ذاتاً زیبا هستند و هم زیبایی‌ها را، به‌طور کامل، برای ما می‌نمایانند (جعفری، بی تا، ص ۱۲۷)؛ مواردی چون: صبر زیبا (المعارج: ۵)، عفو و گذشت (الحجر: ۸۵)، ایمان (الحجرات: ۷) و دوری و جدایی زیبا (المزمل: ۱۰). آنچه مسلم است، ایمان و اعتقاد به این‌گونه حقایق می‌تواند، روح را، از زشتی و تورم خود طبیعی و طواف دور بت خویشتن، نجات دهد و اعتدالی در روح به‌وجود آورد، که آماده‌ی زیبایی و جمال روحی گردد. علاوه بر این، در پرتو ایمان، شعاعی از صفات جلال و جمال، روح را فرا می‌گیرد، که واجد حدّ اعلاّی زیبایی است (جعفری، بی تا، ص ۱۲۸).

## نتیجه‌گیری

بر مبنای مطالب مورد بحث، چنین به دست می‌آید، که به‌طور کلی چگونگی رفتار، در هر سبکی از تربیت، بر جهان‌بینی حاکم بر آن سبک و نوع نگاه به انسان مبتنی است و بدون شناخت انسان، شناخت خدا، هستی و چگونگی رفتار انسان در جامعه، تبیین نخواهد شد. در سبک تربیتی اسلام، انسان موجودی دو بعدی و ترکیبی از جسم و روح است و انسانیت انسان و واقعیت وی، وابسته به روح اوست. انسان علاوه بر طبیعت ثانوی، که برآمده از فرهنگ است، طبیعت اولی نیز دارد، که در متن خلقت، در وجود او نهاده شده، که قرآن از آن، به فطرت تعبیر شده است. در حوزه‌ی تربیت اجتماعی، رشد و کمال انسان، چه از لحاظ روحی و روانی و چه از لحاظ مناسبات اجتماعی، به مسئولیت‌پذیری او ارتباط دارد و موجب رشد اخلاقی و انسانی و در نتیجه، افزایش رفاه اجتماعی افراد جامعه خواهد بود. در سبک تربیتی اسلام، انسان موجودی هدفمند است، که با اراده و اختیار خود، می‌تواند به آن هدف؛ یعنی سعادت دست یابد. آنچه ملاک ارزش افعال انسانی است، اختیار است، که به وسیله‌ی آن، می‌تواند از حالت انفعالی خارج شود و بر غرایز، حاکم گردد. زیست عقلانی انسان، در سبک زندگی اسلامی، جایگاه ویژه‌ای دارد؛ زیرا ملاک برتری و امتیاز انسان بر سایر حیوانات، به دلیل قوه‌ی تفکر و خرد اوست و کیفیت حیات بشری در این ساختار، به حاکمیت عقل در مقابل

احساس است.

با توجه به تفسیری، که از ماهیت و هویت انسان در آموزه‌های اسلامی ذکر شده است، می‌توان به «الهی بودن» و «فطرت‌محور بودن» انسان، اعتقاد داشت. از این‌رو، انسان کامل و توسعه یافته، همان انسانی است، که بر محور انسانیت و اصول فطرت تکامل می‌یابد و با یاری جستن از سه منبع عقل، وحی و تجربه، راه تعمیق و گسترش اصول انسانی را، در عرصه‌های حیات خود باز می‌کند. حقیقت‌گرایی و زیبایی‌گرایی، فطری انسان است. آنچه، برای انسان اهمیت دارد، جهت دادن به امیال و فطرت‌ها است. در سبک تربیتی اسلام، فطرت کمال‌جویی به فطرت زیبایی‌گرایی جهت می‌دهد؛ تا در طریق خداجویی قرار گیرد. از این‌رو، در زندگی مومنانه، گرایش به زیبایی، گرایش به دنیای معنوی است؛ زیرا پیروی از خواسته‌های نفسانی و حیوانی، موجب تباهی دین می‌شود.

Archive of SID

## منابع و ماخذ

- قرآن کریم.
- آقا جمال خوانساری، محمدبن حسین؛ شرح غرر الحکم و درر الکلم؛ تصحیح جلال‌الدین حسینی ارموی محدث؛ چاپ چهارم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ش.
- ابن‌أبي‌الحديد، عبد الحميد بن هبة الله؛ شرح نهج البلاغه لابن‌أبي‌الحديد؛ تصحیح محمد ابوالفضل ابراهيم؛ قم: مکتبه آيه‌الله‌المرعشي النجفي، ۱۴۰۴ق.
- ابن‌أبي‌جمهور، محمدبن زين الدين؛ عوالي اللئالی العزیزية فی الأحاديث الدينية؛ ۴جلد، قم: دار سيدالشهداء، ۱۴۰۵ق.
- ابن‌بابويه، محمدبن علی؛ التوحيد؛ قم: جامعه مدرسين، ۱۳۹۸ق.
- \_\_\_\_\_؛ الخصال؛ قم: جامعه مدرسين، ۱۳۶۲ش.
- \_\_\_\_\_؛ علل الشرائع؛ قم: کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۵ش.
- ابن‌شعبه حرانی، حسن بن علی؛ تحف العقول عن آل الرسول؛ تصحیح علی‌اکبر غفاری؛ چاپ دوم، قم: موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسين، ۱۴۰۴ق.
- اخترشهر، علی؛ مولفه‌های جامعه‌پذیری سیاسی در حکومت دینی؛ زیر نظر محمد رحيم عیوضی؛ تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶ش.
- انوری، حسن؛ فرهنگ بزرگ سخن؛ تهران: سخن، ۱۳۸۱ش.
- باقری، خسرو؛ نگاهی دوباره به تربیت اسلامی؛ تهران: انتشارات مدرسه، ۱۳۸۴ش.
- بحرانی، سيد هاشم؛ البرهان فی تفسیر القرآن؛ تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.
- برقی، احمدبن محمدبن خالد؛ المحاسن؛ تصحیح جلال‌الدین محدث؛ چاپ دوم، قم: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۷۱ق.
- برنجکار، رضا و علی‌نقی خدایاری؛ انسان‌شناسی اسلامی؛ چاپ دوم، قم: مرکز انتشارات معارف قم، ۱۳۹۱ش.
- جعفری، محمدتقی؛ زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام؛ تهران: شرکت سهامی چاپخانه وزارت ارشاد اسلامی، بی تا.
- جوادی آملی، عبدالله؛ امام مهدی (عج) موجود موعود؛ تحقیق از سيد محمدحسن مخبر؛ چاپ یازدهم، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۲ش.
- \_\_\_\_\_؛ تفسیر انسان به انسان؛ تنظیم و تحقیق از محمدحسین الهی-زاده؛ چاپ سوم، قم: انتشارات اسراء، ۱۳۸۶ش.
- حرّ عاملی، محمدبن حسن؛ تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل-الشریعة؛ قم: مؤسسه آل‌البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ق.
- حسینی، سيد علی‌اکبر؛ تعلیم و تربیت اسلامی (مبانی، منابع و اصول)؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹ش.
- حلبی، علی‌اصغر؛ انسان در اسلام و مکاتب غربی؛ تهران: اساطیر، ۱۳۷۴ش.



- دهخدا، علی‌اکبر؛ لغت‌نامه؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ش.
- دیرکس، هانس؛ انسان‌شناسی فلسفی؛ ترجمه‌ی محمدرضا بهشتی؛ تهران: هرمس، ۱۳۸۴ش.
- راغب اصفهانی، حسین‌بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن؛ بیروت: دارالعلم، دمشق: الدار الشامیة، ۱۴۱۲ق.
- رجبی، محمود؛ انسان‌شناسی؛ چاپ پنجم، قم: انتشارات موسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۱ش.
- زمخشری، محمود؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل؛ چاپ سوم، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ق.
- سید رضی، محمدبن حسین؛ نهج‌البلاغه؛ تصحیح فیض‌الاسلام، قم: هجرت، ۱۴۱۴ق.
- سیوطی، جلال‌الدین؛ الجامع الصغیر؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
- شکوهی، غلامحسین؛ تعلیم و تربیت و مراحل آن؛ چاپ بیست‌ودوم، مشهد: آستان قدس رضوی، شرکت به‌نشر، ۱۳۸۷ش.
- \_\_\_\_\_؛ مبانی و اصول و آموزش و پرورش؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۸۴ش.
- ضمیری، محمدرضا؛ «تربیت اجتماعی از دیدگاه علوی»؛ فرهنگ کوثر، ش ۵۹، پاییز ۱۳۸۳ش.
- طالقانی، سید محمود؛ پرتوی از قرآن؛ چاپ چهارم، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲ش.
- طباطبایی، محمدحسین؛ انسان از آغاز تا انجام؛ ترجمه و تعلیق از صادق لاریجانی، به کوشش سید هادی خسروشاهی؛ چاپ دوم، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۸ش.
- \_\_\_\_\_؛ بررسی‌های اسلامی؛ به کوشش سید هادی خسروشاهی؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷ش.
- \_\_\_\_\_؛ مباحث علمی در تفسیر المیزان؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۴ش.
- \_\_\_\_\_؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
- طبرسی، فضل‌بن حسن؛ مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن؛ چاپ سوم، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
- \_\_\_\_\_؛ تفسیر جوامع الجامع؛ تهران: دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷ش.
- طریحی، فخرالدین؛ مجمع‌البحرین؛ چاپ سوم، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
- طوسی، محمدبن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- عروسی حویزی، عبدعلی‌بن جمعه؛ تفسیر نور الثقلین؛ تصحیح هاشم رسولی محلاتی؛ چاپ چهارم، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
- فخررازی، ابوعبدالله محمدبن عمر؛ مفاتیح الغیب؛ چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- فلاطوری، عبدالجواد؛ «مبانی فکری، انسانی و اجتماعی در نهج‌البلاغه»؛ فصلنامه نهج‌البلاغه،

ش ۳۰۲، زمستان ۱۳۸۰- بهار ۱۳۸۱ ش.

- قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر القمی؛ چاپ سوم، قم: دارالکتب، ۱۴۰۴ ق.
- کیومرثی، غلامعلی، مبانی و اصول تربیت و تفاوت با تعلیمات دینی، چاپ چهارم. تهران: انتشارات مدرسه، ۱۳۸۹ ش.
- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، محقق و مصحح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، جلد ۸، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ ق.
- مزیدی، محمد و راضیه شیخ الاسلامی؛ «مبانی وجودشناختی و انسان‌شناختی روش‌های تربیتی انسان از دیدگاه قرآن و سیره پیامبر اعظم (ص)»؛ اسلام و پژوهش‌های تربیتی، ش ۱، بهار و تابستان ۱۳۸۸ ش.
- مسعودی، علی بن حسین؛ إثبات الوصیة للإمام علی بن ابی طالب؛ چاپ سوم، قم: انصاریان، ۱۴۲۶ ق.
- مصباح یزدی، محمد تقی؛ انسان‌شناسی در قرآن؛ تنظیم و تدوین: محمود فتحعلی؛ قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع)، ۱۳۹۲ ش.
- مصطفوی، حسن؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش.
- مطهری، مرتضی؛ امدادهای غیبی در زندگی بشر؛ تهران: صدرا، ۱۳۸۹ ش.
- \_\_\_\_\_؛ انسان در قرآن؛ چاپ سی و یکم، تهران: صدرا، ۱۳۸۸.
- \_\_\_\_\_؛ قیام و انقلاب مهدی (عج) از دیدگاه فلسفه تاریخ؛ تهران: صدرا، ۱۳۸۷ ب.
- \_\_\_\_\_؛ مقدمه‌ای بر جهان بینی الهی (۵) : جامعه و تاریخ؛ تهران: صدرا، ۱۳۸۷ الف.
- \_\_\_\_\_؛ مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی؛ تهران: صدرا، بی‌تا.
- \_\_\_\_\_؛ مجموعه آثار، جلد ۲، چاپ هشتم، تهران: صدرا، ۱۳۷۸ ش.
- ملکی، حسن؛ مبانی برنامه‌ریزی درسی آموزش متوسطه؛ تهران: سمت، ۱۳۷۹ ش.
- موسوی لاری، سید مجتبی؛ رسالت اخلاق در تکامل انسان؛ چاپ پنجم، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۶ ش.
- موسوی، ولی‌الله؛ سیمای انسان آرمانی؛ گیلان: جهاد دانشگاهی دانشگاه، ۱۳۷۳ ش.